



بررسی مؤلفه‌ها و عناصر رئالیسم جادویی در رساله قشیریه و ترتیب السلوک و انعکاس آن در فرهنگ و هنر ایران قرن پنجم

کیهان کهندل^۱، سمیرا رستمی^{۲*}، سید محسن ساجدی راد^۳

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران. kohandel.keyhan1400@gmail.com

^{۲*} (نویسنده مسئول) استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران. srostami152@gmail.com

^۳ استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران. Sajedirad2010@yahoo.com

چکیده

رئالیسم جادویی به نوعی شیوه روایی اشاره می‌کند که برای درهم آمیختن امر غیرممکن و باورناپذیر با دنیای روزمره است. از بهترین نویسندگان این سبک می‌توان به گابریل گارسیا مارکز از آمریکای لاتین اشاره کرد. در حوزه ادبیات عرفانی، رئالیسم جادویی خود را به گونه‌های مختلف نشان داده است. کتاب‌های تذکره‌الاولیا، اسرارالتوحید و رساله قشیریه، گونه‌های بی نظیری از رئالیسم جادویی را در خود جای داده‌اند. بررسی عناصر رئالیسم در این آثار و انعکاس آن در فرهنگ و هنر این دوره روشنگر ماهیت رئالیسم در این دوره تاریخی است. پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. جامعه مورد مطالعه کتاب‌های رساله قشیریه و ترتیب السلوک اثر ابوالقاسم قشیری است و زمان مورد پژوهش قرن پنجم هجری، زمان اوج تصوف و عرفان اسلامی در ایران است. نتایج حاصل از این پژوهش مبین این نکته است که حوادث فراواقعی و واقعی در رساله قشیریه و ترتیب السلوک طوری به انتخاب نویسنده در کنار هم قرار گرفته‌اند که با وجود خارق‌العاده بودن، برای خواننده، غیرعادی نمی‌نماید. در هر دو اثر مواردی از عناصر رئالیسم جادویی چون ارتباط با عالم غیب، ارتباط با مردگان، آشنادایی و ... دیده می‌شود. امتداد این ویژگی ادبی را می‌توان در فرهنگ و هنر قرن پنجم نیز مشاهده کرد.

اهداف پژوهش

۱. بررسی عناصر رئالیسم جادویی در رساله قشیریه و ترتیب السلوک
۲. بررسی نمونه‌های رئالیسم در فرهنگ و هنر قرن پنجم هجری.

سؤالات پژوهش

۱. عناصر رئالیسم جادویی در رساله قشیریه و ترتیب السلوک تا چه حد نمود داشته است؟
۲. آیا عناصر رئالیسم در فرهنگ و هنر قرن پنجم نمود داشته است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۳

دوره ۱۸

صفحه ۴۹۷ الی ۵۱۶

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۱۲

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۰۵/۲۸

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۰۹/۰۱

کلمات کلیدی

رئالیسم جادویی، رساله قشیریه، ترتیب السلوک، فرهنگ و هنر.

ارجاع به این مقاله

کهندل، کیهان، رستمی، سمیرا، ساجدی راد، سید محسن. (۱۴۰۰). بررسی مؤلفه‌ها و عناصر رئالیسم جادویی در رساله قشیریه و ترتیب السلوک و انعکاس آن در فرهنگ و هنر ایران قرن پنجم. هنر اسلامی، ۱۸(۴۳)، ۴۹۷-۵۱۶.



[dori.net/dor/20.1001.1.1735708.1400.18.43.30.3](https://doi.org/10.22034/IAS.1735708.1400.18.43.30.3)



dx.doi.org/10.22034/IAS.1735708.1400.18.43.30.3

مقدمه

رئالیسم جادویی به نوعی هنر روایت اشاره دارد که به بازنمایی وقایع فراطبیعی و خارق‌العاده به‌مثابه بخشی از واقعیت روزمره می‌پردازد. جادو و امر جادویی ساخت‌هایی هستند که در بافت‌های فرهنگی معین شکل داده شده‌اند. از نگاه دیگر رئالیسم جادویی نوعی داستان جدید است که در آن حوادث افسانه‌ای و تخیلی به روایت وارد شده، ضمن برآوردن تمایل رمان‌های جدید برای عبور از محدوده رئالیسم و اخذ انرژی افسانه، فرهنگ عامه و اسطوره بتواند لحن ثابت عینی را حفظ کند و در عین حال مناسبت‌های اجتماعی نیرومند دوره حاضر را هم از دست ندهد. نخستین بار فرانتس روه منتقد آلمانی (۱۹۶۵-۱۸۹۰) اصطلاح رئالیسم جادویی را برای اشاره به شکلی نوین از نقاشی پسااکسیرسیونستی دوران جمهوری وایمار به کار برد. گروهی بر این باور هستند که خورخه لوئیس بورخس نخستین نویسنده رئالیسم جادویی است. هرچند برجستگی آثار رئالیسم جادویی در آمریکای لاتین و نبوغ نویسندگانی چون کارپنتیر و مارکز در این زمینه باعث شد چنین تصور شود که رئالیسم جادویی خاص آمریکای لاتین است؛ اما نمی‌توان تأثیرپذیری این سبک را از اروپا نادیده گرفت. گروهی دیگر رئالیسم جادویی را خاص کشورهای جهان سوم می‌دانند که از ادغام اسطوره‌های بومی و واقعیت روزمره پدید آمده است. در ایران نیز نویسندگان بسیاری به این شیوه روی آورده‌اند. در حکایات *اسرارالتوحید* و *رساله قشیریه* و برخی از دیگر متون عرفانی، ارواح مردگان با زندگان در تعامل هستند. آمیختن خیال و واقعیت در رئالیسم جادویی نه‌تنها در سیر داستان آشفستگی ایجاد نمی‌کند؛ بلکه خواننده را مجذوب داستان می‌نماید و برای این کار از افسانه‌ها و اسطوره‌های ملی نیز کمک می‌گیرد. انسان دیروز خیال‌پردازتر بوده و از این صفت تجارب دوست‌داشتنی از خود به جا گذاشته است. رئالیسم جادویی در متون حماسی و عرفانی بسیار دیده شده به‌طوری که بعضی وقایع زندگی بزرگان تصوف برای مردم امروز شگفت‌آور است. در عرفان، معرفت قدسی و ازلی، عارف را قادر می‌سازد که در هر جا خدا را ببیند. رئالیسم جادویی در واقع دریافت امر قدسی و کشف مفاهیم و مضامینی است که از عهده هر انسانی بر نمی‌آید. دیدن دنیایی از حقایق و جهانی که دیگران از درک شگفتی آن عاجزند و این پدیده در عرفان و تصوف با انواع مختلف آن با فراوانی بسیار در طی قرون و اعصار مشاهده شده است. در پژوهش حاضر سعی بر این است که عناصر رئالیسم جادویی و پیدایی امر قدسی در دو اثر از کتاب‌های ابوالقاسم قشیری بررسی می‌شود. این پژوهش به‌صورت توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

بررسی‌ها نشان از آن دارد که تاکنون پژوهشی با عنوان عناصر رئالیسم جادویی در رساله قشیریه و ترتیب السلوک نوشته نشده است اما تحقیقات مشابهی با عناوین زیر قابل توجه است: صحابی و داداشی (۱۳۹۸) در مقاله «شیوه‌های شخصیت‌پردازی در حکایات فراواقعی رساله قشیریه» حکایات رساله قشیریه را بیشتر از نوع فراواقعی دانسته و معتقدند که قشیری در بیان حکایات خود از مؤلفه‌های داستان‌نویسی استفاده کرده است. در این پژوهش روش‌های شخصیت-پردازی در حکایات رساله قشیریه به‌طور کامل توضیح داده شده است. ثروت (۱۳۸۰) در مقاله «کشف، کرامات و خوارق عادت» معجزه و کرامت را وجود امر خارق‌العاده یا نقض عادت می‌داند. او در این مقاله انواع کرامت را برشمرده و اشراف بر ضمایر را جزء مهم‌ترین انواع آن می‌شمارد. کارآموز و دیگران، (۱۳۹۸) در مقاله «بررسی و تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب و رساله قشیریه» ضمن تعریف کرامت و معرفی آن به‌عنوان یکی از مفاهیم پرتکرار در عرفان اسلامی به این نکته اذعان می‌دارند که هر چه مرتبه معرفتی شیخ بالاتر باشد، کرامات او نیز عجیب‌تر و مقام ولایی‌اش عظیم‌تر خواهد بود. پس گروهی از مریدان شروع به کرامت‌سازی کرده و چهره‌ای قدیس‌گونه از پیر خود ارائه داده‌اند.

۱. مفهوم رئالیسم در آثار ابوالقاسم قشیری

رئالیسم جادویی آمیختن واقعیت با وقایع رؤیاگونه، خیالی و عناصری از افسانه و اسطوره است. در سبک رئالیسم جادویی، حوادث غیرواقعی در دل داستانی که واقعی به نظر می‌رسد، اتفاق می‌افتد. اما این وقایع فقط از نظر خواننده ممکن است غیرواقعی، باورنکردنی، عجیب و غریب یا ممتنع به نظر برسد. از نظر نویسندگان و آدم‌های داستان این وقایع خارج از قلمرو احتمالات نیست. این نکته مرز میان رئالیسم جادویی و دیگر شیوه‌های نقل داستان را متمایز می‌سازد (خزاعی فر، ۱۳۸۴: ۲). مفهوم رئالیسم جادویی در واقع با امر قدسی در ارتباط است. امر قدسی چیزی است که عارف و سالک آن را تجربه می‌کنند اما قادر به تعلیم آن به دیگران نیستند. امر قدسی با روح انسان ارتباط مستقیم دارد. رئالیسم جادویی برای مردم مشرق زمین به‌خصوص مخاطب ایرانی که با داستان‌های هزار و یک شب آشناست، بخشی از رازهای زندگی است. نویسندگان در رئالیسم جادویی بدون انکار طبیعت، فضایی مافوق طبیعی به وجود می‌آورد، احساسات غریبی در خواننده ایجاد می‌کند و این امر موجب شگفتی و لذت خواننده می‌گردد (مارکز، ۱۳۸۸: ۱۴-۱۰)

جریان رئالیسم جادویی در کتاب رساله قشیریه بسیار گسترده بوده و عناصر گوناگونی را شامل می‌شود. قشیری خواسته یا ناخواسته با در دست گرفتن زمام وقایع و بیان حکایات شگفت از زبان و زندگی دیگران ضمن تعلیم اصول تربیت عرفانی، اعجاب مخاطب را برانگیخته است. هر چند برای مردم قرن پنجم که با شگفتی‌های زندگی ابوسعید ابی‌الخیر، ابوعلی دقاق و ابوعبدالرحمن سلمی آشنا هستند، کرامات، حوادث و حکایات عجیب رساله قشیریه و ترتیب السلوک نیز جزء وقایع روزمره بحساب می‌آید؛ اما خواننده امروز که نه در قرن پنجم زیسته و نه این وقایع را دیده است، در میان این همه شگفتی مبهوت می‌ماند. عناصر رئالیسم جادویی در کتاب‌های رساله قشیریه و ترتیب السلوک در موضوعات زیر خلاصه می‌شود.

۲. مؤلفه‌ها و عناصر رئالیسم در آثار قشیری

۲.۱. اطلاع از مرگ خود و دیگران، ارتباط اموات

از جمله اموری که در سبک رئالیسم جادویی زیاد مطرح شده و مورد توجه قرار گرفته است، حضور اموات و ارواح در بین انسان‌های زنده یا تلقی خاصی از مرگ است. حتی در رمان‌های غیرفارسی نظیر صد سال تنهایی، این موضوع بسیار دیده شده است. در رساله قشیریه تلقی دیگری از مرگ وجود دارد. قشیری با بیان حکایاتی سعی دارد این نکته را به خواننده القا کند که انسان می‌تواند به‌طور ارادی یا به دستور انسان دیگری بمیرد. او در باب صدق از پیرزنی سخن می‌گوید که به دستور ابوالعباس دینوری فوت کرد. «ابوالعباس دینوری روزی سخن می‌گفت، پیرزنی در مجلس بانگی کرد. ابوالعباس گفت: بمیر. پیرزن برخاست و گامی چند فرانهاد و بازو نگریست و گفت بمردم و بیفتاد و مرده از آنجا برگرفتند» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۲۹).

در جای دیگر خستگی و افتادن کبوتری را دلیل مرگ بزرگی می‌دانند. هرچند این حکایت می‌تواند از منظر اطلاع از امور غیب بررسی شود، اما در بحث مرگ و اطلاع از آن، جایگاه خاص خود را دارد. «گویند سهل بن عبدالله روزی در مسجد نشسته بود. کبوتری در مسجد افتاد از گرما و رنج که وی را رسیده بود. سهل گفت: شاه کرمانی فرمان یافت هم‌اکنون ان‌شاءالله. آن سخن بنوشتند. هم‌چنان بود که وی گفته بود (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۷۵). موضوع اطلاع از مرگ خود و دیگران در رساله قشیریه به کرات دیده می‌شود.

«ابویعقوب سوسی گوید: مریدی به نزدیک من آمد به مکه. گفت: ای استاد من فردا وقت نماز پیشین از دنیا بخواهم شد. این دینار از من بستان نیمی به گور کن و نیمی به کفن. روز دیگر بیامد همان وقت طواف کرد. پس سرباز نهاد و جان تسلیم کرد. او را بشستم و در لحد نهادم» (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۷۸).

سخن گفتن مردگان با انسان‌های زنده نیز از جمله شگفتی‌های دیگر این بخش است. «وقتی زنی بمرد و مردمان به جنازه او شدند. نباشی بود او نیز به جنازه او شد تا بنگرد حال گور تا نبش کند. بر وی نماز کردند و همه بازگشتند. چون شب درآمد، نباش بیامد و گور بشکافت. چون بدو رسید. این زن گفت: سبحان‌الله آمرزیده کفن آمرزیده باز کند. نباش گفت اگر ترا آمرزیدند مرا باری چیست سبب آمرزش بر این حال که تو می‌دانی. گفت خداوند تعالی هر که به من نماز کرد، همه را بیمارزید و تو به من نماز کردی. دست برداشت و گور راست کرد و توبه کرد و حال آن کس نیکو شد» (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۹۱).

موضوع دیگری در بحث مرگ، کیفیت و حالات پیش از مرگ اهل تصوف در رساله است. بعضی از آنان قبل از مرگ، درهای آسمان را به روی خویش گشوده می‌دیدند و گروهی دیگر بعد از مرگ لبخند به لب داشتند. اما آنچه درباره مرگ در رساله در بحث رئالیسم جادویی بیشتر به چشم می‌آید، دانستن زمان مرگ است. موضوع مرگ، کیفیت و حالات پس از آن، موضوعی است که ذهن پیروان ادیان مختلف را به خود مشغول داشته است. اما از این میان عده اندکی از زمان و کیفیت مرگ خویش و دیگران مطلع هستند. آنچه در زمینه رئالیسم جادویی، ذهن مخاطب را به خود مشغول می‌دارد، این است که در رساله قشیری گروهی از عرفا از زمان مرگ خویش و دیگران باخبر بودند و گروهی دیگر هنگام مرگ چیزهایی می‌دیدند که برای مخاطب قرن پنجم نیز شگفتی‌آفرین است. دیدن مکان‌هایی چون روضه‌های بهشت یا گروهی که از آسمان فرود می‌آیند، از این نمونه است. هرچند در بعضی رمان‌های رئالیسم جادویی غیرعرفانی نیز این موضوع نمود دارد، اما در حوزه عرفان و ادبیات عرفانی چشمگیرتر به نظر می‌رسد.

در ترتیب/سلوک شاید به دلیل حوزه خاصی که ابوالقاسم قشیری در آن سخن گفته، سخنی از مرگ و ارتباط اموات و ارواح با عالم زنده‌ها به میان نیامده است.

۲.۲. امتزاج خیال و واقعیت

رئالیسم جادویی ترکیب واقعیت و خیال است. گاه پاره‌ای مسایل بزرگ‌نمایی شده و زمانی در وقوع حوادث مبالغه صورت می‌گیرد. آنچه مسلم است اینکه عناصر خیالی جای خود را در بستر حقایق تاریخی و جغرافیایی و حتی دینی باز می‌کنند و چنان با واقعیت عجین می‌شوند که مخاطب آنها را به‌عنوان واقعیت می‌پذیرد و تردیدی به خود راه نمی‌دهد. الف) رساله قشیریه: در رساله قشیریه امور واقعی و فراواقعی در بستر زمانی مشخص در کنار هم زیبایی و شگفتی خاصی به حکایت‌ها بخشیده‌اند. داستان در کشتی نشستن ذوالنون مصری خود از اعظم عجایب رساله است. «ذوالنون مصری گوید وقتی اندر کشتی بودیم. گوهری بدزیدند کسی را تهمت کردند از آن مردمان. من گفتم دست از وی بدارید تا من باز گویم. به رفق فراشدم. وی گلیمی بر سر کشیده بود و بخفته. سر از گلیم بیرون آورد. اندرین معنی با وی اشارتی کردم. گفت: به من همی گویی، سوگند بر تو دهم یارب یکی ماهی بنگذاری اندرین دریا تا بر سر آب بیاید الا هر یکی با گوهری. گفت: بنگریستم روی دریا. همه ماهی بود هر یکی با گوهری اندر دهان. آن جوان برخاست و خویشتن اندر دریا افکند و با کناره شد» (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۵۵).

بیرون آمدن هزاران ماهی از آب با گوهری در دهان از امور خیالی است که کمتر انسانی به فراواقعی بودن آن شک دارد. اما این حادثه در کنار حکایات واقعی دیگر چون نماز کردن در کعبه و ... برای مخاطب پذیرفتنی است و همین موضوع در کنار دلایل دیگر رمز جاودانگی آثار عرفانی است.

موضوع دیگری که در بحث عجین شدن خیال و واقعیت در رساله رخ می‌نماید، حرکت کردن کوه به امر عارف است. «و گویند فضیل بر کوهی بود از کوه‌های منا گفت: اگر ولی از اولیاء خدای این کوه را گوید که برو، برود. کوه در حرکت آمد. فضیل گفت ساکن باش که بدین تو را می‌خواهم، کوه ساکن شد» (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۶۲). در حکایت فوق ضمن اینکه به‌صورت تلویحی به ولی خدا بودن فضیل اشاره شده است، موضوع فراعقلی و فراواقعی حرکت کوه نظر خواننده را به خود جلب می‌کند. حرکت کوه فقط می‌تواند در عالم خیال اتفاق افتد اما در این حکایت خیلی ساده و عادی همچون امور واقعی از آن صحبت شده است.

در بیان امتزاج خیال و واقعیت، حکایت زیر از همه حکایات شگفت‌تر به نظر می‌رسد. «کسی حکایت کرد که ابراهیم ادهم را در بستانی دیدم. به نگاهبانی و وی اندر خواب شده بود و ماری شاخی نرگس در دهان گرفته و باد همی کرد

او را» (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۶۴). ماری با شاخه گل نرگس انسان خوابی را باد بزند، خنک بکند تا گرمای نیمروز به او آسیبی نرساند. اینکه مار بداند و بفهمد این انسان، ابراهیم ادهم عارف نامی روزگار است، یک وجه از رئالیسم جادویی است و روی دیگر آن باد زدن ابراهیم است. آیا غیر از قالب و سبک رئالیسم جادویی می‌توان بر چنین امری صحنه گذاشت و آن را پذیرفت.

ب) ترتیب السلوک: قشیری در کتاب ترتیب السلوک نیز نمونه‌هایی از این نوع امتزاج دارد. در حکایت قطع کردن پای ابوالخیر اقطع چنین بیان می‌کند که «ساق پای ابوالخیر اقطع دچار قانقاریا شده بود. پزشکان به قطع آن فرمودند. شاگردان ابوالخیر اشارتی نمودند که این قطع خوب است به‌هنگام غلبه ذکر باشد و چنین شد. چنان که ابوالخیر هیچ درنیافت و یک آخ هم نگفت» (قشیری، ۱۳۹۷: ۶۳-۶۲). این که انسانی آنقدر در ذکر غرق گردد که درد قطع شدن پایش را بدون بی‌هوشی احساس نکند، امری فراعقلی، فراواقعی و خیالی است. چگونه ممکن است این درد حس نشود و چگونه می‌توان جز در قالب رئالیسم جادویی این موضوع را پذیرفت. هرچند به این نکته نیز باید اذعان داشت که کارهایی که از اولیاء الله سر می‌زند، ورای امور مردم عادی است.

۲.۳. سکوت نویسنده

موضوع دیگری که در حکایت‌های رئالیسم جادویی چه در ادبیات عرفانی و چه در رمان‌های ایرانی و خارجی فراوان دیده می‌شود، خاموشی و سکوت نویسنده در قبال حوادث و رویدادهای جادویی است. در اغلب پژوهش‌هایی که در زمینه رئالیسم جادویی صورت گرفته است، از جمله مقاله رئالیسم جادویی در اسرار التوحید، خاموشی و سکوت نویسنده از عناصر رئالیسم جادویی به حساب آمده است (شاهرودی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۶). در این گونه داستان‌ها نویسنده بدون توجه به حیرت و شگفتی خواننده، داستان را پیش برده و او را در پیچ و خم واقعیت و فراواقعیت تنها رها می‌کند. نویسنده در قبال حوادث خارق‌العاده موضع‌گیری نکرده و نظر خود را بیان نمی‌کند. این عنصر در رساله قشیری و ترتیب السلوک نیز دیده می‌شود.

الف- رساله قشیری: در رساله قشیری ابوالقاسم قشیری که هم نویسنده و هم راوی حکایت است، در قبال حکایات عجیب و خارق‌العاده خاموشی گزیده و به اعجاب خواننده توجهی ندارد. در حکایت مسلمان شدن مرد جهود، خواننده را با آن همه شگفتی رها می‌کند. «از ابراهیم آجری حکایت کنند که او گفت جهودی به نزدیک من آمد به تقاضا،

وامی بر من داشت و من بر درتون خشت پخته نشسته بودم و آتش در زیر خشت پخته می‌کردم. جهود مرا گفت: یا ابراهیم برهانی بنمای تا بر دست تو مسلمان شوم. گفتم: راست می‌گویی؟ گفت: گویم. گفتم جامه بیرون کن. جامه بیرون کرد و جامه او در میان جامه خویشتن پیچیدم و اندر تون انداختم و بدین در، در شدم و به دیگر دری بیرون آمدم و باز به نزدیک جهود آمدم. جامه مرا هیچ الم نرسیده بود و جامه جهود، اندر میان جامه من بسوخته بود. جهود در ساعت مسلمان شد (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۶۱). قشیری در بیان این امر شگفت و خارق‌العاده سکوت اختیار کرده که چگونه ممکن است آتش که خاصیتش سوزاندن است، در یک زمان و با حرارت معین یک جامه را بسوزاند و جامه دیگر را سالم نگه دارد.

حکایت دیگری که قشیری در رساله به‌راحتی از کنار آن گذشته و گویی فقط قصد بیان آن را داشته، حکایت رد خون هوشمند بر زمین است. «جعفر بن نصیر گوید از جریری شنیدم که گفت یکی بود از اصحابنا دائم می‌گفتی الله الله. روزی چوبی بر سر وی آمد و سرش بشکست، خون می‌دوید و از آن خون بر زمین نبشته پیدا همی آمد الله الله» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۵۴). نوشته‌شدن کلماتی با خون جاری به زمین از شگفتی‌هایی است که نویسنده و راوی در قبال آن سکوت را بر سخن رجحان بخشیده است.

در ترتیب‌السلوک نیز از عنصر خاموشی در قبال شگفتی استفاده شده است. هرچند خواب و رؤیا در تصوف، خود مقوله‌ای جدا و شگفت است. اما در ترتیب‌السلوک، قشیری خود خداوند را به خواب می‌بیند و با او سخن می‌گوید. بعد در قبال بیان این خواب سکوت اختیار کرده و بر اعجاب مخاطب می‌افزاید.

«در طبقات‌الشافعیه از قشیری نقل می‌کند که فرزند قشیری بیمار شده بود. قشیری حضرت حق را در خواب دید و از بیماری فرزندش نالید. باری تعالی او را بفرمود: آیه‌های شفای قرآن را گردآور و بر فرزند بیمار بخوان و آنها را در ظرفی نویس و در آن نوشایی ریز و فرزندت را نوشان. قشیری چنین کرد و فرزندش شفا یافت» (قشیری، ۱۳۹۷: ۷۴-۷۵). خاموشی نویسنده در کنار بیان این‌گونه حکایات دلیل بر ضعف او در سخن و نظر نیست؛ بلکه او می‌خواهد مخاطب را با دنیای شگفتی تنها بگذارد تا او بتواند در کنار پذیرش امور واقعی، حوادث فراواقعی را نیز بپذیرد.

۲.۴. آشنایی زدایی

شاعران و نویسندگان در طول تاریخ با هدف لذت بردن مخاطب از نثر و شعر، اثر خویش را به انواع آرایه‌ها زیور بسته‌اند و گاه با ایجاد موانعی بر سر راه خواننده، او را با دنیایی از شگفتی‌ها مواجه ساخته‌اند. آشنایی زدایی یکی از شگردهای خاص نویسندگی و شاعری است. اولین بار ویکتور شلکوفسکی منتقد روسی، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای خود را آشنایی زدایی نامید. از نظر او هدف از هنر افزایش حس اشیاست آنچنان که ادراک می‌شوند نه آنچنان که شناخته شده‌اند (کافی و جعفری، ۱۳۹۶: ۱۱). در آشنایی زدایی خواننده با رویدادهای غیرعادی روبه‌رو می‌گردد و مسیر درک وقایع را ناهموار می‌بیند. پس تلاش خود را به درک واقعیت معطوف داشته و و از ابزارهای موجود در داستان کمک می‌گیرد. آشنایی زدایی خروج از مألوف و آشناست. خروجی که با شگفتی خود، سخن را از عادت و تکرار پاک کرده و خواننده را به درک دریافت‌های جدید وامی‌دارد (رضایی و دیگران، ۱۳۹۲: ۷).

هدف از آشنایی زدایی ایجاد مانع بر سر راه مخاطب و غیرمعمول نمایاندن و ناآشنا کردن سخن است. ایجاد مانع، حرکت خواننده را کند کرده و درک او را از وقایع تغییر می‌دهد. شفیع کدکنی آشنایی زدایی را زدودن غبار عادت از چشم مردم می‌داند و هر نوع تغییری را در حوزه هنر سازه‌ها آشنایی زدایی به حساب می‌آورد. از نظر او هر گونه ابداع در ادبیات و هنر آشنایی زدایی است (شفیع کدکنی، ۱۳۹۱: ۱۴).

در آشنایی زدایی خواننده وقایعی را می‌خواند که هیچ سابقه ذهنی از آن ندارد؛ وقایعی که با قوانین فیزیک در تقابل است. از نظر شلکوفسکی وقایع تغییر شکل یافته، عادات ادراکی و احساسی ما را به هم زده و عادت‌ها را دگرگون کرده است (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۷۳).

در رساله قشیریه گاه شاهد وقایعی هستیم که عادت‌ستیز هستند و با قوانین زندگی روزمره تناسبی ندارند. حکایتی از دوست ابراهیم ادهم در رساله قشیریه با عادات زندگی انسانی در تقابل است. «گویند که ابراهیم ادهم را رفیقی بود یحیی نام، بهم عبادت کردند و این رفیق را غرفه‌ای بود که در آنجا نشستی و آن را نردبان نبود. چون خواستی که طهارت کند، به در غرفه آمدی گفתי لاحول و لا قوه الا بالله و در هوا بپریدی هم چنانک مرغ تا به سر آب شدی و چون از وضو فارغ شدی گفתי لاحول و لا قوه الا بالله و باز غرفه پریدی» (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۵۸). پرواز انسان از جمله اموری است که با عقل و قوانین فیزیک در تضاد است. اما این موضوع به فراوانی در عرفان دیده می‌شود که بعضی از

بزرگان و مشایخ با پرواز کردن و طی الارض از جایی به جای دیگر می‌رفتند. از این نمونه البته نه با نام طی الارض، در ادبیات رئالیسم جادویی آمریکای لاتین نیز در قالب پرواز با قالیچه پرنده دیده می‌شود (مارکز، ۱۳۸۸: ۴۹).

در جای دیگر قشیری در گذر از عادت مألوف و استقبال از امر فراعقلی از جوانی سخن می‌گوید که از ریگ بیابان پست و شکر تولید می‌کند. «آدم بن ابی ایاس گوید بعسقلان بودم. جوانی نزدیک ما آمد و حدیث می‌کردیم. چون از حدیث فارغ شدیمی اندر نماز ایستادیمی. روزی مرا وداع کرد و گفت به اسکندریه خواهیم شد. از پس او فراز شدم درمکی چند به وی دادم. نستد با وی الحاح کردم. دست فراکرد کفی ریگ اندر کوه افکند و پاره‌ای آب از دریا در آنجا ریخت و مرا گفت بخور. چون بنگریستم پست و شکر بود. گفت آنک حال او چنین باشد درم تو به چه کار آید او را» (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۶۰-۶۵۹). طبیعت وجود انسان این است که حرارت و آتش را تاب نمی‌آورد و به محض ارتباط مستقیم با آتش، بدن شروع به سوختن می‌کند. اما قشیری با ایجاد مانع بر سر راه باور خواننده، او را به تفکر وادار می‌دارد که واقعاً علت چیست که بدن لطیف انسان می‌تواند هرم آتش را تاب بیاورد.

«یوسف بن الحسین گوید میان ابو سلیمان دارانی و احمد بن ابی‌الحواری عهده بود که به هیچ چیز او را مخالفت نکند که فرماید او را. روزی احمد آمد و بوسلیمان در مجلس سخن همی گفت. گفت تنور بتافته‌اند چه فرمایی ابوسلیمان جواب وی نداد. باری چند بگفت. ابوسلیمان گفت برو اندر آنجا نشین چون تنگ‌دلی بود از وی ساعتی تغافل کرد. پس از آن وی را یاد آمد. گفت احمد را طلب کنید که او اندر تنور است. زیرا که با من عهده دارد که خلاف نکند. بهره چه می‌گویم. بنگریستند اندر تنور بود. یک موی بر وی نسوخته بود» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۱۱).

در کتاب ترتیب السلوک نیز نمونه‌هایی هر چند اندک به فراخور صفحات کتاب از گذر از عادت مألوف و انس با حوادث فراعقلی دیده می‌شود. پیش از این از احترام و تمکین قشیری نسبت به استادش، ابوعلی دقاق سخن به میان آمد. اینجا به نکته‌ای ظریف اشاره می‌شود که در جای خود می‌تواند همه قوانین فیزیک و زیست‌شناسی بدن آدمی را به چالش بکشد. «ابوعلی دقاق مرا گفت: با من به روستا شو. برفتم. در راه بودیم که مرا گفت: بر این سنگ بنشین و لب فرو بند و بگو یا الله یا الله. چنان کردم و کوشیدم که دهان نگشایم تا که سرشار از ذکر شوم. ذکر به سر باز آمد. در آن وقت بر این حال بماندم و در سر کوشیدم که بر ذکر مداومت کنم. یا الله یا الله یا الله این ذکر در سرم جاری گشت. هنوز از خلوت نگذشته یا گذشته بود که ذکر ممتد شد. سپس قطع گردید. چون اعاده کردم هنگام نماز صبح بود شیخ

در همان شب مرا به روستا بود و در همان شب مرا به شهر باز آورد. ناگه شروع به لاغر شدن کردم تا آنجا که پوست و استخوان گردیدم و این همه در یک شب و روز روی داد» (قشیری، ۱۳۹۷: ۷۲-۷۱). اینکه انسان طی یک شبانه‌روز، پوست و استخوان شود آن هم به واسطه بیان ذکر، موضوعی است که عقل آدمی نمی‌تواند آن را بپذیرد مگر اینکه در قالب رئالیسم جادویی پذیرفته شود.

۲.۵. ارتباط با ماوراء

هدف عرفان، اعتلای روح انسان است. انسانی که با رضایت و تقوای الهی و راهنمایی پیر و مراد خویش جز در جهت رضای خداوند بزرگ نمی‌اندیشد و نمی‌کوشد. انسان مورد توجه عرفان، بخشی از وجود پروردگار است که با پرورش روح خویش می‌تواند تا آنجا پیش برود که کائنات را به تسخیر خویش درآورد و بر وحش و طیر فرمان راند. او چیزهایی می‌بیند که دیگران قادر به دیدن آن نیستند. صداهایی می‌شنود که دیگران نمی‌شنوند. ملکه وارستگی و عدم تعلق به دنیا در وجود او، او را قادر می‌سازد که جز خدا نبیند و جز او را نطلبد. انسان مورد توجه و تربیت عرفان می‌تواند به امور ماورایی نیز دست یابد. در رساله قشیری و ترتیب السلوک از ارتباط انسان عارف با امور ماورایی بسیار سخن رفته است که نمونه‌های زیر تنها بخشی از آن‌هاست.

سخن گفتن حیوانی چون شتر از امور عجیب و شگفت است که جز در قالب رئالیسم جادویی نمی‌توان آن را پذیرفت. «علی بن سعید المصیصی گوید که از احمد بن عطا شنیدم که با شتری بر نشسته بودم و پای وی به گل و به ریگ فرو شد. من گفتم جل‌الله. اشتر نیز گفت: جل‌الله» (قشیری، ۱۳۹۱: ۸۴).

ابراهیم ادهم از جمله عارفانی است که در رساله قشیری از ارتباط او با امور ماورایی بسیار سخن گفته شده است. از جمله این موارد تقاضای درخت انار از اوست که از میوه‌اش استفاده بکند. محمد بن المبارک صوری گوید که با ابراهیم ادهم بودم اندر راه بیت المقدس. وقت قیلوله اندر زیر درختی انار فرود آمدیم و رکعتی چند نماز کردیم و آوازی شنیدیم از آن درخت که یا اباسحق ما را کرامی کن و از این بار من چیزی بخور. ابراهیم سر در پیش افکند. سه بار تا چنین بگفت، پس این درخت گفت یا محمد شفاعت کن تا از بار من چیزی بخورد. گفتم یا اباسحق می‌شنوی. برخاست و دو نار باز کرد. یکی بخورد و یکی به من داد. خوردم. ترش بود و آن درخت کوتاه بود چون بازگشتم و آنجا فرا

رسیدیم، آن درخت نار بزرگ شده بود و نار وی شیرین و در هر سال دو بار برآوردی و او را رمان العابدین نام کردند. عابدان در سایه او شدند» (همان: ۶۵۷).

سخن گفتن درخت، تقاضای او از انسان که از میوه‌اش تناول کند، تغییر اندازه درخت و تغییر مزه میوه آن به خاطر خوردن انسان‌های عابد از آن امور مأورایی است. هرچند برای انسان‌های قرون گذشته، این امور به دلیل ارتباط حضوری با اولیاءالله قابل پذیرش تر بوده است، اما برای مخاطب امروزی این قبیل امور جز در قالب ارتباط با عالم ماوراء قابل پذیرش نیست. در حکایت دیگر، گاو نیز با صاحب خود سخن می‌گوید و او را از اینکه باری بر وی نهد، نهی می‌کند (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۴۱). موضوع درک حلال از حرام از موضوعاتی است که در تصوف و عرفان زیاد مطرح شده. در طول تاریخ تصوف، عارفانی بودند که قدرت تشخیص حلال از حرام را داشته‌اند. «از استاد ابوعلی دقاق شنیدم که گفت حارث محاسبی چون دست فرا طعام کردی اگر نه حلال بودی، رگی بر سر انگشت وی بجستی دانستی که حلال نیست، نخوردی» (قشیری، ۱۳۹۱: ۱۶۹). در جای دیگر: «بشر حافی را به دعوتی فراخواندند. طعام پیش او نهادند. خواست که دست فراز کند. دست وی فرمان نبرد. باری چند چنان کرد. مردی که آن عادت او دانست گفت دست او فراطعامی که اندر وی شبهت بود، نرسد و فرمان نبرد. بی‌نیاز بود صاحب این دعوت از خواندن او شرم داشت» (قشیری، ۱۳۹۱: ۱۷۰).

درک و فهمیدن حلال و حرام بودن غذا از جمله دستاوردهایی است که جز با ریاضت و عبادت و کم کردن تعلق دنیایی به دست نمی‌آید.

غیب‌دانی نیز جزء اموری است که با عالم ماوراء ارتباط تنگاتنگ دارد. گروهی از عارفان در سال‌های نشوونمای تصوف بر اثر عبادت و ریاضت بسیار، از بعضی امور غیبی اطلاعاتی داشتند که دیگران از آن بی‌بهره بودند. گاه عارف از کسی که در کوچه و بر در خانه‌اش ایستاده، اطلاع داشت و گاه از اینکه پدر و مادری از فرزندش راضی یا ناخشنود است، باخبر بود.

«خیرالنساج گوید اندر خانه بودم. اندر دلم افتاد که جنید بر در سرای است. آن خاطر از دلم بیرون کردم. دیگر راه همان خاطر باز آمد. سدیگر بار همچنان بود. بیرون شدم جنید را دیدم بر در سرای. مرا گفت: چرا به خاطر اول بیرون نیامدی» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۸۵). در این حکایت دو نکته شگفت وجود دارد. نکته اول اطلاع از غیب و بر در سرای

بودن جنید و نکته دوم اینکه جنید از خاطری که بر ذهن خیرالنساج گذشته و تعداد آن خواطر بااطلاع است. در جای دیگر فردی از نارضایتی مادر دیگری از فرزندش باخبر است.

«حکایت کنند فرغانی هر سال حج کردی و به نیشابور بگذشتی و به پیش ابوعثمان رفتی. یکبار نزدیک ابوعثمان حیری شد. سلام کرد و جواب وی باز نداد. گفت با خویشتن گفتم مسلمانی نزدیک او شود و سلام کند و جواب سلام او ندهد. ابوعثمان گفت: حج چنین کنند، مادر بگذارند و وی را خشنود ناکرده. گفت باز فرغانه آمدم. می‌بودم نزدیک مادر تا آنگاه که فرمان یافت» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۸۵-۳۸۴). سال‌ها عبادت و ریاضت و تحمل سختی‌های سلوک عارف را به مرحله‌ای می‌رساند که از عالم غیب بگوید و از اموری پرده بردارد که دیگران از آن بی‌اطلاع هستند.

ابوالقاسم قشیری از آنجا که عارف و پیری متعصب و سخت‌گیر است. در رساله موضع مشخصی در مورد سماع ندارد. در جایی که خواسته بر سماع‌کنندگان بتازد موضوع خواب دیدن شیطان را پیش می‌کشد و می‌گوید: «از ابوالحارث الاولاسی حکایت کنند که گفت ابلیس را به خواب دیدم در اولاس. بر بامی و جماعتی بر دست راست او و جماعتی بر دست چپ او و من بر بام دیگر بودم. و ایشان جامه‌های نیکو پوشیده داشتند. گروهی از ایشان گفتند: بگویید. ایشان آوازها برکشیدند. من چنان شدم که خواستم خویشتن را از آن بام بیفکنم از خوشی آواز ایشان پس گفت رقص کنند. ایشان رقص کردند که از آن نیکوتر و خوش‌تر نبود. پس ابلیس مرا گفت: یا ابالحارث! هیچ چیز نیافتم که بدان بهانه نزدیک شما آییم مگر این» (همان: ۶۲۰). در این حکایت قشیری ضمن رد سماع، ارتباط ابوالحارث را با شیطان مطرح می‌کند که خود از شگفتی‌های ارتباط با عالم ماوراء است.

۲.۶. کرامت

کرامت از موضوعات مورد بحث در فرق اسلامی است. به نظر میرچا الیاده برای انسان مذهبی همیشه واقعیت مطلق و مقدس وجود دارد که فراتر از این جهان است؛ اما خود را در جهان متجلی می‌سازد و به آن تقدس و واقعیت می‌بخشد (عباسی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱). حکایاتی با مفاهیم مأورایی از قرن چهارم به بعد در متون عرفانی راه یافته است. کرامت، خارج از جریان عادی امور و قوانین است و بیشتر به دست اولیاء الله اتفاق می‌افتد (کربلایی محمد، ۱۳۹۷: ۱). از نظر رودلف اتو، کرامت اولیا نشانه سطوت و غلبه امر قدسی بر قانون علیت است. انسان‌ها در چرخه علی و معلولی روایت‌های واقعی و درونی خویش زندگی می‌کنند و آشفتگی این مقدمات علی و معلولی، زمینه را برای آشنایی‌زدایی و مبدأ

آشفتگی علی و معلولی یعنی کرامت مهیا می‌سازد (اتو، ۱۳۸۰: ۱۵۵). خوارق عادت با توجه به فاعل این افعال با نام‌های متفاوتی چون کرامت، معجزه، سحر و جادو خوانده شده است. پیروان ادیان الهی غیر از معجزه به کرامت نیز معتقد هستند (حاتمی، ۱۳۹۷: ۶۸)، از جمله اموری که در مجموعه کرامت قرار می‌گیرد، خواندن ضمیر دیگران است. اشراف بر ضمیر دیگران از جمله اعمال خارق‌العاده‌ای است که نه تنها در عرفان و ادبیات عرفانی از آن سخن به میان آمده؛ بلکه در ادبیات مغرب زمین نیز نمونه‌هایی از آن بیان شده است. شخصیت اصلی کتاب طبل حلبی، اسکار، از کودکی قادر به خواندن اندیشه دیگران بوده است (گراس، ۱۳۷۹: ۱۹۳). اشراف بر ضمائر در کتاب رساله قشیریه از موضوعات پردامنه است. از آنجا که رسم قشیری در نوشتن رساله بیشتر استناد به سخنان و حکایات دیگران است، در موضوع اشراف بر ضمائر نیز از حکایات بزرگان تصوف بهره می‌برد. «ابراهیم خراز گوید: اندر مسجدالحرام شدم. درویشی را دیدم دو خرقة داشت و چیزی می‌خواست. من با خویشتن گفتم این چنین بعضی خویشتن گران کرده‌اند بر مردمان. آن درویش اندر من نگریست و گفت: واعلموا ان الله يعلم فی انفسکم فأحذوره. بوسعید گفت: من استغفار کردم اندر وقت. آواز داد و مرا گفت: و هوالذی یقبل التوبه عن عباده» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۸۱). در حکایت دیگری قشیری از زنی سخن می‌گوید که در اندیشه خویش، گروهی از اولیاء الهی را منکر است و بعضی کارهای آن‌ها را خوش نمی‌داند و پس از واقعه‌ای که برایش اتفاق می‌افتد، نوری به او می‌گوید که: دیگر سخن در حق اولیاء خدا می‌گویی؟ و زن از اندیشه‌اش توبه می‌کند (ر.ک. قشیری، ۱۳۹۱: ۶۸۱).

در ادامه بیان کرامات اولیاء الله، قشیری در رساله‌اش از بی‌خبری بعضی از این گروه از حال خویش خبر می‌دهد. «و معروف است کی ابتداء کار بوحفص حداد نیشابوری در دست بداشتن کسب چه بود. روزی در دکان بود. آیتی از قرآن برخواند. واردی به دل بوحفص درآمد تا از حس خویش غافل گشت. دست فراکرد و آهن تافته از کارگاه بیرون آورد. شاگردش چون آن بدید، گفت: یا استاد این از چیست؟ بوحفص اندران حال نگرید. از کسب دست بداشت و از دکان برخاست» (همان: ۱۱۰). ابوحفص با شنیدن آیات قرآن مجید، چنان از حال خود بیخبر می‌گردد که با آهن گداخته‌ای در دست از کارگاه خویش بیرون می‌رود. در این حکایت دو نکته و نمونه کرامت وجود دارد. اول بی‌خبری از حال خویش و با آهن گداخته در دست بیرون آمدن و دوم آسیب ندیدن از آهن سوزان. در هر حال اولیاءالله چون برای

رسیدن به مرتبه قرب الهی و نایل آمدن به مقام انسان کامل که نمونه صفات الهی است، تربیت شده‌اند، از این دست امور عجیب و کرامات در زندگی‌شان کم نیست.

از جمله امور پربسامد در رساله قشیریه در باب امور خارق‌العاده، ارتباط اولیاء الله با حیوانات درنده است. سهل بن عبدالله در خانه‌ای زندگی می‌کرده که مردم به آن خانه شیر می‌گفتند. زیرا شیران به نزد وی می‌آمدند و او به آنان غذا می‌داده و آنها را میزبانی می‌کرده است. بدون اینکه به او آسیب برسانند (همان: ۶۴۴). «گویند سفیان ثوری با شیبان را می‌گفت: شیری فرا راه آمد. سفیان گفت شیبان را شیر نمی‌بینی. گفت: مترس شیبان. گوش شیر بگرفت و بمالید. شیر دنبال می‌جنباند. سفیان گفت: این چیست؟ این خویشتن شهره بکردن است. گفت: اگر نه از بیم شهره بودی زادخویش بر پشت او نهادمی تا به مکه» (همان: ۶۶۶). بیشتر ارتباط و تسلط اولیاء الله در عرفان بر شیر و اژدهاست. این گروه اول بر اژدهای نفس فائق آمده‌اند و شیر تعلقات دنیوی را در قفس اسیر کرده‌اند، تا به مرحله‌ای رسیده‌اند که قادر هستند به اذن الهی بر اژدها تسلط یافته و شیر را به فرمان خویشتن درآورند.

در عرفان و تصوف گرسنگی و تحمل آن امتیاز ارزشمندی برای سالک و عارف به حساب می‌آید. گشودن روزه بعد از چند روز یا افطار فقط با چند دانه مویز و از این قبیل موارد مشتی از خروار شکیبایی و ریاضت اولیاء الله است. اهمیت این موضوع به قدری است که قشیری در رساله بابی را تحت همین عنوان نام نهاده و از کمالاتی که بزرگان تصوف به واسطه تحمل گرسنگی به آن دست یافته‌اند، سخن گفته است.

«بوجعفر حداد گوید: ابوتراب نخشی مرا دید اندر بادیه بر سر حوضی نشسته بودم و شانزده روز بود چیزی نخورده بودم. مرا گفت تو را چه نشانه است؟ گفتم: میان علم و یقین بمانده‌ام. انتظار می‌کشم تا چه غلبه کند. اگر غلبه علم را باشد، آب خورم و اگر غلبه یقین را باشد بگذرم. گفت زود بود که تو را کاری پدید آید» (قشیری، ۱۳۹۱: ۲۷۱).

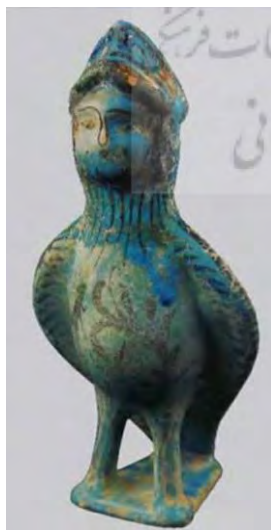
حکایت عجیب‌تر اینکه قشیری از قول استاد ابو عبدالرحمن سلمی نقل می‌کند که ابو عقال مغربی به مکه آمد و به چهار سال طعام نخورد و شراب نخورد تا فرمان یافت (ر.ک. قشیری، ۱۳۹۱: ۱۰۲). اینکه انسانی بتواند در مدت شانزده روز غذا و آب نخورد، عجیب است اما اگر کسی به مدت چهار سال طعام و نوشیدنی استفاده نکند، شگفت‌ترین حکایت در مجموعه روایات رئالیسم جادویی است. از نیازهای اساسی انسان خوردن و آشامیدن است و از نظر علمی ترک هر کدام از این دو تا زمان معینی موجب آسیب رسیدن به انسان و مرگ او می‌گردد. هرچند در ادبیات دیگر ملل نیز از

انسان‌هایی نام برده شده که یا دیربهدیر غذا می‌خورده‌اند یا از چیزهای غیرمتعارف چون دوغاب و گچ دیوار به‌عنوان غذا استفاده می‌کرده‌اند (مارکز، ۱۳۸۸: ۸۴-۸۳)، اما حکایت چهار سال نخوردن و نیاشامیدن از آن حکایات و اتفاقات است که درک و پذیرش آن نیاز به تأمل داشته و جز در حیطه رئالیسم جادویی نمی‌گنجد. در رساله‌ای از این دست، تحمل گرسنگی و ریاضت برای رسیدن به درجات عالی عرفانی بسیار است. گاه صوفی که از گرسنگی پنج روزه خود سخن گوید یا شکوه کند، مورد نکوهش قرار می‌گیرد. قشیری در این موضوع گاه پا را فراتر نهاده، گرسنگی را موجب قوت بدن و خوردن طعام را باعث ضعف می‌داند. در اینکه گرسنگی و کم خوردن در سلامت روح و جسم انسان تأثیر آشکار دارد، شکی نیست اما تا این حد تحمل گرسنگی در ریاضت قدری موضوع را به سبک رئالیسم جادویی سوق داده و به امور فراواقعی نزدیک‌تر می‌نماید.

۳. رئالیسم جادویی در فرهنگ و هنر قرن پنجم هجری

قرن پنجم هجری در ایران مصادف با دوره حکومت سلجوقی بود. در این دوره تاریخی با توجه به ثبات سیاسی و فرهنگی در دوره شاهان مقتدر سلجوقی مانند آلبارسلان و ملکشاه سلجوقی، فرهنگ و هنر ایران نیز به شکوفایی رسید. هنرهای گوناگون به‌حدی از پیشرفت رسید که در کمتر دوره‌ای از تاریخ ایران بدان حد رسیده بود. در امپراطوری سلجوقی، شکوه هنر ایرانی با آمیزه‌ای از روح معنوی دین اسلام و کهن الگوهای باستانی، در گستره وسیعی از آثار معماری، سفالگری، نگارگری به تعالی رسید. هنری چون نگارگری در آثار قرن پنجم دربردارنده جوهر و روح نقاشی ایرانی است. هنرمند با تکیه بر عناصر آشکار و پنهان برجای مانده از گذشتگان و دستاوردهای باستانی، بار گران فرهنگ و بینش ایرانی را بر دوش داشته و در جهت تکامل آن گام برمی‌دارد (موسوی‌لر و نمازعلیزاده، ۱۳۹۱: ۸۵).

تثبیت وضعیت سیاسی نقش مهمی در رونق فرهنگی در این دوره داشت. ارتقای فرهنگی در نتیجه رشد و گسترش شهرنشینی، ظهور طبقه متوسط و قدرت روزافزون تجار که حامی هنر بودند اتفاق افتاد. هنر سفالگری نیز در این دوره یکی از هنرهایی بود که رونق زیادی یافت و بررسی برخی از آثار برجای مانده از این دوره، حاکی از این است که رئالیسم جادویی در هنر این دوره وجود داشته است. این رئالیسم گاه در شکل ظاهری آثار و گاه در تزئینات و تصویرگری سفال‌های این دوره قابل مشاهده است. در تصویر شماره ۱ می‌توان نمونه‌ای از این رئالیسم را مشاهده کرد.



تصویر ۱: مجسمه دوره سلجوقی با تکنیک زیرلغابی، قرن پنجم هجری، مأخذ: (محمدی: ۱۳۹۸)

در این اثر هنری، می‌توان آمیزه‌ای از جسم پرنده و زن را مشاهده کرد که در حقیقت تمثیلی از نمایش مهر و ظرافت زنان است. در حقیقت هنرمند کوشیده اثری را ارائه دهد که برای بیننده نیز تازگی دارد.



تصویر ۲: بشقاب زرین‌فام، کاشان، قرن پنجم، مأخذ: (محمدی: ۱۳۹۸).

در تصویر منقوش بر اثر هنری بالا، هنرمند کوشیده در تمام زوایای این اثر به خلق چهره زنان در نمادهای مختلف بپردازد.

نتیجه‌گیری

رئالیسم جادویی شیوه‌ای در داستان‌نویسی است که در آن عناصر فراعقلی در بستر داستان طوری قرار می‌گیرند که چون عناصر واقعی برای مخاطب قابل پذیرش می‌شوند. با ظهور سبک رئالیسم جادویی، آثار ارزشمندی در جهان پدید آمد. در عرفان نیز عناصر رئالیسم جادویی از اعتبار ویژه‌ای برخوردار هستند. از این میان کتاب‌های رساله قشیریه و ترتیب السلوک از شاهکارهای عارف نامی، ابوالقاسم قشیری گونه‌های خاصی از عناصر رئالیسم جادویی را در خود جای داده‌اند. عرفان برای خیال ارزش فوق‌العاده قائل است و آن را شرط پذیرش واقعیت می‌داند. قشیری در رساله از عناصر بیشتری از سبک رئالیسم جادویی بهره برده است. او برای اثبات سخنان خویش، بیش از هر چیز از سخنان و حکایات زندگی عارفان نامی استفاده کرده است. در رساله قشیریه از عناصر فراواقعی چون اطلاع از زمان مرگ خویش و دیگران، سخن گفتن مردگان، مرگ ارادی، امتزاج خیال و واقعیت، سکوت نویسنده، آشنایی‌زدایی، ارتباط با ماوراء و کرامت سخن رفته است. قشیری درباره کرامت که عنصر مشترک اکثر آثار عرفانی است، معتقد است که کرامت، خاص اولیا بوده و نشانه صدق ایشان است. در نهایت می‌توان به این نتیجه رسید که قشیری در رساله از عناصر متنوعی از رئالیسم جادویی استفاده کرده است. در کتاب ترتیب السلوک نیز قشیری در سبک رئالیسم جادویی به عناصر سکوت نویسنده، درهم‌تنیدگی خیال و واقعیت و آشنایی‌زدایی پرداخته است. هم در رساله قشیریه و هم در ترتیب السلوک عناصر مشابهی از رئالیسم جادویی وجود دارد اما به سبب گستردگی دامنه کتاب رساله قشیریه، عناصر رئالیسم جادویی در آن بیشتر از ترتیب السلوک مشاهده می‌شود. از سوی دیگر موضوع کرامات نیز در رساله قشیریه بیش از ترتیب السلوک نمود یافته است. تفاوت دو کتاب در حوزه رئالیسم جادویی بیشتر در گستردگی محتوا و عناصر رئالیسم جادویی در رساله قشیریه و محدود بودن عناصر در ترتیب السلوک است. روی هم رفته در متون عرفانی، عناصر فراواقعی و رئالیسم جادویی بیشتر در قالب کرامت ظاهر می‌شود.

منابع

کتاب‌ها

- اتو، رودلف. (۱۳۸۰). *مفهوم امر قدسی*، ترجمه همایون همتی، تهران: نقش جهان.
- حسینی، سیدرضا. (۱۳۸۴). *مکتب‌های ادبی*، جلد اول، تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). *نقد ادبی*، ویرایش دوم، تهران: میترا.
- صالحی، پرویز. (۱۳۹۸). *پژوهشی در صد سال تنهایی*، تهران: بهمن برنا.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). *رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، چاپ ۱۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۹۷). *ترتیب السلوک*، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، چاپ دوم، تهران: جامی.
- گراس، گونتر. (۱۳۷۹). *طیب حلبی*، ترجمه عبدالرحمن صدیقی، تهران: نشر نو قلم.
- مارکز، گابریل گارسیا. (۱۳۸۸). *صد سال تنهایی*، ترجمه بینا حکمی، تهران: پارسه.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۲). *داستان نویسان نام‌آور معاصر ایران*، تهران: اشاره.
- نصر، سید حسین. (۱۳۸۰). *معرفت و امر قدسی*، ترجمه فرزاد حاجی بابایی، چاپ اول، تهران: فروزان.
- نصر، سید حسین. (۱۳۸۵). *در جستجوی امر قدسی*، ترجمه سید مصطفی شهر آیینی، چاپ اول، تهران: نی.

مقالات

- ثروت، منصور. (۱۳۸۹). «کشف کرامات و خوارق عادات»، فصل‌نامه تاریخ ادبیات، شماره ۲، صص ۲۳-۲۷.
- حاتمی، امیرحسین. (۱۳۷۹). «کرامات در اندیشه اسلامی و نقد معتزله بر آن». فصلنامه تاریخ و تمدن اسلام، شماره ۲۷، صص ۶۷-۹۶.
- خزاعی فر، علی. (۱۳۸۴). «رنالیسم جادویی در تذکرة الاولیاء»، نامه فرهنگستان، شماره ۲۵، صص ۲-۲۱.
- رضایی هفتادار، غلامعباس و دیگران. (۱۳۹۲). «آشنایی‌زدایی و نقش آن در خلق شعر»، نشریه ادب عربی، شماره ۲، صص ۶۹-۸۸.
- شاهرودی، محمود؛ ملایی، احمد. (۱۳۹۸). «رنالیسم جادویی در اسرار التوحید»، دو فصلنامه ادبیات عرفان تطبیقی، شماره ۵، صص ۱-۳۴.

شریف‌زاده، محمدرضا؛ عقیلی، عالیہ. (۱۳۹۸). «اخلاق در رساله قشیریه»، همایش ملی پیشرفت نوین در عرصه علم و فرا علم.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۱). «آشنایی‌زدایی»، فصلنامه بخارا، شماره ۸۹، صص ۴۵-۲۱.

صحابی، حکیمه؛ داداشی، حسین. (۱۳۹۸). «شیوه‌های شخصیت‌پردازی در حکایات فراواقعی رساله قشیریه»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۳۸، صص ۱۴۰-۱۱۹.

صفری، جهانگیر و دیگران. (۱۳۹۰). «پیوند متون عرفانی با رئالیسم جادویی»، فصل‌نامه مطالعات عرفانی دانشگاه کاشان، شماره ۱۴، صص ۱۲۲-۱۰۵.

عباسی، صدیقه و دیگران. (۱۳۹۷). «تحلیل کارکرد مفهوم انسان مذهبی میرچالیاده در حکایت کرامات فارسی با تکیه بر اسرارالتوحید»، فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، شماره ۵۰، صص ۲۶۵-۲۳۷.

علیمی، ماندانا؛ جاوید مظفری، سارا. (۱۳۹۸). «بررسی تطبیقی رئالیسم جادویی در آثار داستانی منیرو روانی‌پور و رضا امیرخانی»، فصل‌نامه جستارهای ادبی تطبیقی، شماره ۸، صص ۱۲-۱.

فرزی، حمیدرضا؛ حسین‌پور، آرزو. (۱۳۹۵). «رساله قشیریه و مینی مالیسم»، فصل‌نامه پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۲۳، صص ۱۵۵-۱۳۳.

کارآموز، فتحیه؛ اشرف‌زاده، رضا و تقوی، مجید. (۱۳۹۸). «بررسی و تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب و رساله قشیریه» فصل‌نامه جستارهای ادبیات تطبیقی، شماره ۱۰، صص ۲۹-۱۰.

کافی، غلامرضا؛ جعفری، مرضیه. (۱۳۹۶). «شگردهای آشنایی‌زدایی در رمان بیوتن رضا امیرخانی». نشریه زیبایی‌شناسی ادبی، شماره ۳، صص ۲۸-۹.

کربلایی محمد، پروین. (۱۳۹۸). «بررسی کرامات شیخ ابوسعید ابی‌الخیر در اسرارالتوحید» فصل‌نامه تاریخ ادبیات، شماره ۸۲، صص ۱۵۶-۱۳۳.

موسوی‌لر، اشرف‌السادات؛ نماز علیزاده، سهیلا. (۱۳۹۱). «چهره‌نگاری سلجوقی؛ تداوم فرهنگ بصری مانوی»، مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۳، صص ۱۰۵-۸۸.